



هنوز سرگردان

درخت ها هر سال تکرار می شوند
 پرندگان نیز ..
 پرندۀ روی شاخه ترد درخت می ترسید
 و من به سال ها فکر می کردم
 فردا...
 دوباره خورشید تکرار می شود
 کلاغها همیشه سیه پوشند
 و شب پره ها هنوز سرگردان ...
 من می خواهم
 درخت ، من، پرندۀ و خورشید را
 متوقف کنم!
 ستاره و شب ها ملولم کرده اند .

عاشقانه

تو ...!
 تنها نرینه ای نیستی
 که بر گردباد خشم می نشانی ام
 نامردوار ...
 از تحقیرم آرام
 بر آبگینه ام
 همچون هیولایی
 بر چکاد هویتم
 بی هیچ کاوشی ...!
 بختک تو
 سرد و سنگین
 و من
 مادینه ای...
 استاده در سکوت ...

چند شعر

از روح انگیز کراچی

دنیا تمام شد

سراغ از که بگیرم ..؟
 به ساعت نگاه کردم
 دنیا تمام شد..
 و ماه
 هنوز می گردد
 در خالی آسمان
 از خشمناکی خورشید
 هستی هنوز سرگردان
 برگردۀ بی تابی آهو می دود
 به ساعت نگاه کردم
 دنیا...
 ت.....

تاراج ناتمام

تو کیستی...؟
 پرسید از خودش
 زن با دهان بسته تکرار
 تو ...
 کیستی ...؟
 حس مونثی نمرده
 در جستجوی گلی در خاکروبه ها ؟
 روح شکسته بادی پرت
 بر دیوارهای حضور؟
 پرسیان وگمشده در بین گورها
 دنبال گور خویش ..؟
 نومیدی زنی در خاطرات سر افکنندگی
 با کودکان کور ..؟

مرگ

به فصل ها که می کشم دست
 فرو می ریزند
 تجربه می کنم
 به ناگاه
 من شکل دیگری از مرگم

زن

با تن پوشی از گمان
 سرد بود
 تاریکی باریده بود
 اندوه زار نم نم خاکستر می شد
 مردم مرده بودند
 در خطوط سرگشته دنیا گم شدم
 برهنه تر از سکوت
 و گلوگام خسته از عشق
 نق نق بی جوابی بودم
 بغبغوی مزاحم کبوتری پیر
 که به سنگ واژه پرخاش رمیدم
 یاد خانه پوسیده ای ...
 و مارستانی در هر سو
 اقامت خوشی داشته باشی زن ..!